

چالش‌های میان بغی فقهی و قانونی

سیداحمد میرخلیلی^{۱*}، عباس کلانتری خلیل آباد^{۲**}، محمد نظری ندوشن^{۳***}

۱. (نویسنده‌ی مسئول)، استادیار گروه فقه و حقوق دانشگاه آیت الله حائری میبد

۲. دانشیار گروه فقه و حقوق دانشگاه آیت الله حائری میبد

۳. دانشجوی دکترای فقه و حقوق جزای دانشگاه آیت الله حائری میبد

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۱/۱۶ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۰۹/۰۵)

چکیده

قانونگذار در سال ۱۳۹۲ برای نخستین بار عنوان مجرمانه بغی را وارد قانون مجازات اسلامی نمود. بر اساس ماده ۲۸۷ این قانون، بغی قیام مسلحانه گروهی در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران است. هرچند عنوان بغی در قانون تازگی دارد، بحث آن در فقه امامیه کاملاً شناخته شده است. احکام مربوط به بغی از دیرباز در کتب فقهی و در ضمن مباحث جهاد مطرح بوده است. فقها بغی را قیام علیه امام معصوم (ع) یا حاکم عادل تعریف کرده‌اند و با شرایطی مقابله با گروه باغی را واجب دانسته‌اند. این تحقیق با مقایسه شرایط و احکام بغی در فقه و قانون ثابت می‌کند که احکام بغی در اصطلاح فقهی با مقررات بغی در اصطلاح قانونی تفاوت‌های اساسی دارد. در واقع میان بغی فقهی و بغی قانونی تنها اشتراک لفظی وجود دارد و نسبت میان آن دو از میان نسب اربعه، نسبت تباین است. از این رو لازم است مواد مربوط به بغی در قانون مجازات اسلامی بر اساس مبانی فقهی آن مورد بازنگری و اصلاح قرار گیرد.

کلیدواژه‌گان: بغی، گروه باغی، قیام مسلحانه، ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی، حاکم عادل.

* **Email:** dmirkhalili@gmail.com

** **Email:** abkalanteri@gmail.com

*** **Email:** mnn1363@gmail.com

مقدمه

بغی عنوان مجرمانه‌ای است که برای نخستین بار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به کار رفته است. ماده ۲۸۷ قانون جدید، گروهی را که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران قیام مسلحانه کند باغی نامیده و برای اعضای آن در صورت استفاده از سلاح، مجازات اعدام در نظر گرفته است. البته قانونگذار پیش‌ازین نیز جرایمی از این دست را در قوانین کیفری و از جمله در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مطرح کرده و بعضاً برای مرتکبین آن‌ها به خاطر محارب و مفسد فی الارض بودن، مجازات اعدام تعیین کرده بود. ماده ۱۸۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ که ماده ۲۸۷ کنونی جانشین آن شده است مقرر می‌داشت: «هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند مادام که مرکزیت آن باقی است تمام اعضاء و هواداران آن، که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می‌دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند محارب‌اند اگرچه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند». مواد ۱۸۷ و ۱۸۸ نیز فرد یا گروهی را که طرح براندازی حکومت اسلامی را بریزد و برای این منظور اسلحه و مواد منفجره تهیه کند و نیز کسانی را که امکانات مالی مؤثر یا وسایل و سلاح در اختیار آن‌ها بگذارند و حتی نامزدی یکی پست‌های حساس حکومت کودتا را که مؤثر در تحقق کودتا باشد مشمول عنوان محارب و مفسد فی الارض دانسته بود. مواد ۱۷ و ۲۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ نیز جرایمی مثل اقدام به براندازی نظام جمهوری اسلامی از سوی نظامیان را محاربه دانسته بود. با این حال در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ قیام مسلحانه در برابر نظام، ماهیتی دیگر یافته و در ذیل عنوان جدید بغی جای گرفته است.

بحث بغی در فقه امامیه بحثی سابقه‌دار است. فقها از زمان شیخ طوسی همواره بخشی از مباحث کتاب جهاد را به احکام مربوط به بغی اختصاص داده‌اند. در واقع قانونگذار نیز خواسته است با عنایت به این پیشینه فقهی، مواد ۲۸۷ و ۲۸۸ قانون مجازات اسلامی را تنظیم کند. این تحقیق با بررسی احکام بغی در فقه و قانون مجازات اسلامی می‌خواهد به این پرسش پاسخ گوید که آیا بغی در اصطلاح قانونی همان بغی در اصطلاح فقهی است؟ به عبارت دیگر آیا میان این دو مفهوم، نسبت تساوی برقرار است؟ اگر ثابت شود که آنچه قانونگذار راجع به جرم بغی مقرر داشته با آنچه در فقه امامیه درباره بغی گفته شده است، تفاوت اساسی دارد، اصلاح مواد مربوط به بغی در قانون مجازات اسلامی ضروری به نظر می‌رسد.

۱. مفهوم شناسی بغی

پیش از پرداختن به احکام مربوط به بغی، لازم است این واژه از نظر لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار گیرد. معنای اصطلاحی بغی با معنای لغوی آن ارتباطی نزدیک دارد.

۱-۱. بغی در لغت

ماده «ب غ ی» در معانی مختلفی استعمال شده است. یکی از معانی این ماده زنا کردن است. چنان که مصدر «بغاء»، به معنای زناست و در آیه «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» (نور: ۳۳) به همین معنا به کار رفته است. همچنین «بَغْيٌ» گاه به معنای فساد استعمال شده است. برای مثال «امرأة بَغِيٌّ» یعنی زن فاسد و «بَغْيُ الْجُرْحِ» یعنی جراحت فاسد و عفونی شد (ابن درید، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۳۷۰). «بَغْيٌ» همچنین در معنای ظلم و اسم فاعل آن «باغی»، در معنای ظالم به کار رفته است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۴۵۳). برخی گفته‌اند که «بَغْيٌ» در اصل به معنای حسد بوده و سپس در معنای ظلم به کار رفته است، زیرا حسود می‌کوشد نعمتی که خداوند به فرد موردحسادت بخشیده است از بین برود و با این کار به وی ظلم می‌کند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۱۸۰).

راغب معنایی برای بغی ذکر کرده است که می‌توان گفت دیگر معانی بغی به نوعی به آن بازمی‌گردد. به نظر وی بغی یعنی طلب تجاوز و درگذشتن از میانه‌روی؛ خواه عملاً تجاوز از میانه‌روی صورت بگیرد یا خیر. پس برای مثال بغاء در معنای زنا به کار می‌رود؛ چون زن با این کار از شأن خود که پاکی است تجاوز می‌کند. البته بغی به معنایی که راغب بر شمرده است همیشه ناپسند و مذموم نیست مثل اینکه کسی از عدل بگذرد و به احسان که مرتبه‌ای والاتر است بپردازد یا از واجبات به انجام مستحبات تجاوز کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، صص ۱۳۷-۱۳۶).

۲-۱. بغی در اصطلاح

معنای اصطلاحی بغی در فقه، تفاوتی قابل توجه با معنای اصطلاحی آن در قانون مجازات اسلامی دارد. اشاره مختصر به این دو معنا پیش از ورود به بحث، تا حدی مغایرت میان بغی فقهی و بغی قانونی را روشن می‌سازد.

۱-۲-۱. بغی در اصطلاح فقهی

بغی در فقه عنوانی است که همواره در کتاب جهاد مورد بحث بوده است و اصطلاحاً به شورش و قیام علیه امام معصوم (ع) یا به تعبیری قیام علیه امام عادل گفته می‌شود. باغی اسم فاعل بغی است و به کسی اطلاق می‌شود که علیه امام عادل‌ی خروج کند و بیعتش را بشکند و با دستورات وی مخالفت کند و در این صورت جایز است که امام با وی بجنگد (شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۲۹۶). بنا به تعبیری دیگر باغی به کسی می‌گویند که علیه یکی از ائمه معصومین (ع) خروج و شورش کند و در این صورت جنگیدن با او تا وقتی که کشته شود یا بازگردد واجب است (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۸۳). برخی در تعریف باغی بر قید مسلمان بودن وی نیز تأکید کرده‌اند و گفته‌اند: «در اصطلاح فقه سیاسی، باغی به مسلمانی گفته می‌شود که با دولت اسلامی مخالفت کند و دست به نافرمانی زده و علیه امام قیام کند» (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۲۸). در حال معنای اصطلاحی بغی به معنای لغوی آن نزدیک است. می‌توان گفت باغی به خاطر خروج بر امام، از حد خود تجاوز کرده است؛ ظالم است؛ یا نسبت به امام تکبر و گردنکشی نموده است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۳۹۱).

۱-۲-۲. بغی در اصطلاح قانونی

بغی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ عنوانی مجرمانه است که در کتاب حدود جای گرفته است. مطابق با آنچه ماده ۲۸۷ قانون مذکور مقرر داشته است بغی قیام مسلحانه گروهی در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران است. بر اساس این ماده اعضای چنین گروهی در صورت استفاده از سلاح، به مجازات اعدام محکوم می‌گردند.

در ادامه، احکام بغی در اصطلاح فقهی که از دلایل شرعی به دست می‌آید مورد اشاره قرار می‌گیرد و سپس این احکام با آنچه قانونگذار راجع به بغی بیان داشته است مقایسه می‌شود.

۲. گروهی بودن بغی

در میان فقهای امامیه این مسئله مورد بحث بوده است که آیا احکام بغی تنها در جایی جریان دارد که این عمل توسط یک گروه انجام شود یا اینکه در ارتکاب آن از سوی یک نفر نیز همین احکام جاری می‌شود. قانون مجازات اسلامی گروهی بودن را یکی از شرایط جرم بغی دانسته است.

۲-۱. گروهی بودن بغی در فقه

دلالت آیه ۹ سوره حجرات و برخی از روایات، در این باره قابل بررسی است. ابتدا دلالت این آیه و سپس روایات مربوطه مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در نهایت به نظر فقهای امامیه در این رابطه اشاره خواهد شد.

۲-۱-۱. قرآن

آیه ۹ سوره حجرات به‌عنوان مهم‌ترین دلیل از قرآن که فقها برای بیان احکام بغی به آن اشاره کرده‌اند می‌فرماید:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ مَا قَاتَلْتُمَا بِالْعَدْلِ وَاقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ».

«اگر دو دسته از مؤمنان پیکار کردند میانشان صلح آرید و اگر یکی‌شان بر دیگری تجاوز کرد با آنکه تجاوز می‌کند پیکار کنید، تا به فرمان خدا باز آید، و اگر باز آمد میانشان به عدالت صلح آرید و انصاف کنید که خدا انصاف‌گران را دوست می‌دارد».

ممکن است با استناد به این آیه گفته شود که بغی تنها توسط یک گروه انجام می‌شود نه یک فرد.

وجه استدلال: در آیه یادشده لفظ «طائفه» به کار رفته است و از این لفظ گروهی بودن بغی برداشت می‌شود. به‌علاوه آنچه در شأن نزول آیه گفته شده است این برداشت را تأیید می‌کند. مفسران گفته‌اند آیات ۹ و ۱۰ سوره مبارکه حجرات زمانی نازل شد که به خاطر بروز اختلافی میان دو قبیله اوس و خزرج، گروهی از آنان با چوب و کفش به نزاع پرداختند. برخی دیگر گفته‌اند که دو نفر از انصار باهم خصومتی پیدا کردند و در نتیجه آن گروهی از قبیله آن دو با دست، کفش و شمشیر باهم درگیر شدند. در این هنگام این آیات نازل شد و شیوه برخورد مسلمانان با چنین پیش‌آمدهایی را بیان کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، صص ۱۶۶-۱۶۵).

بررسی دلالت آیه: بعضی از فقها این آیه را اساساً بی‌ارتباط با بحث بغی دانسته‌اند (سیوری حلی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۸۶). در مقابل، عده‌ای از فقها آن را به‌عنوان یکی از مستندات احکام بغی ذکر کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۴۱؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۲۳). با این فرض که آیه یادشده به‌عنوان یکی از دلایل شرعی احکام بغی به حساب آید، از آنجا که لفظ «طائفه» در آیه شریفه دارای حقیقت شرعی

نیست، معنای عرفی آن مدنظر است و برای یافتن این معنا لازم است به کتب لغت مراجعه شود. علمای لغت در مورد اینکه طائفه به چه تعدادی از مردم گفته می‌شود اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند طائفه به یک تا هزار مرد گفته می‌شود. عده‌ای نیز یک مرد و بیشتر از آن را طائفه دانسته‌اند. در مورد حداقل تعداد برای لفظ طائفه نیز میان یک، دو، سه و چهار نفر اختلاف نظر وجود دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۲۲۶؛ ابوجیب، ۱۴۰۸، ص ۲۳۵). به علاوه چنانکه فقها گفته‌اند شأن نزول آیات را نمی‌توان مقید یا مخصص معنای آن‌ها در نظر گرفت (سیوری حلی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۳۴۵؛ امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۱۰). بنابراین از لفظ طائفه در این آیه لزوماً معنای گروهی بودن بغی برداشت نمی‌شود.

۲-۱-۲. سنت

بنابر آنچه امیرالمؤمنین(ع) پس از ضربت خوردن درباره‌ی ابن ملجم فرموده‌اند، بغی نمی‌تواند توسط یک نفر محقق شود. گفتار ایشان در این مقطع، تنها پیرامون احکام قصاص است نه بغی. بنابراین می‌توان گفت ابن ملجم که به تنهایی علیه امام(ع) شمشیر کشید در نظر ایشان باغی نبوده است. در نامه ۲۳ نهج البلاغه آمده است: «إِنَّ أَبَى قَانَا وَكَلِيَّ دَمِي وَإِنْ أَفَنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ». «اگر زنده بمانم صاحب خون خویشم، و اگر بمیرم مرگ و عده‌گاه من است، و اگر ببخشم بخشیدن برای من موجب قرب، و برای شما حسنه است، پس ببخشید. آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد». امام در جای دیگری خطاب به نزدیکان می‌فرماید: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفَيْنَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا لَا يُقْتَلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي أَنْظِرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبِهِ وَكُلَّ يَمَثَلٍ بِالرَّجُلِ» (نهج البلاغه، نامه ۴۷). «ای فرزندان عبدالمطلب، نیام شما را که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فرو افتید و گویند: امیرالمؤمنین کشته شد، امیرالمؤمنین کشته شد. معلومتان باد که فقط قاتلم باید قصاص شود. ملاحظه نمایید هرگاه من از این ضربت او از دنیا رفتم تنها او را یک ضربت بزنید، و گوش و بینی و اعضای او را قطع نکنید».

بررسی دلالت روایت: به عقیده بسیاری از فقهای شیعه باغی بر معصوم کافر است (سیوری حلی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۸۶؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۵۲۴). پس اگر ابن ملجم باغی بود با توجه به ارتداد وی، قتلش حتی در صورت به شهادت نرسیدن امام واجب بود؛ در صورتی که از ظاهر این روایات

چنین معنایی برداشت نمی‌شود. پس کلام امام(ع) در نهج البلاغه می‌تواند گروهی بودن بغی را اثبات کند.

مؤیدات روایت: در برخی از روایات مربوط به بغی کلمه «فته» به کار رفته است که ظهور در گروهی قابل توجه دارد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۳۲). از جمله این روایات، می‌توان از روایت «ابی‌البختری»^۱ و روایت «حفص بن غیاث»^۲ از امام صادق(ع) نام برد. لازم به ذکر است که فته در لغت به معنای جماعتی هم‌دست است که بعضی از آن‌ها برای یاری به یکدیگر رجوع می‌کنند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۵۰). بنابراین به نظر می‌رسد احکام بغی تنها در جایی جریان دارد که گروه قابل توجهی دست به شورش زده باشد.

۲-۱-۳. آرای فقها

برخی از فقها ارتکاب بغی را توسط یک نفر نیز ممکن دانسته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۰۷). دسته دیگری از ایشان معتقدند برای جریان حکم بغات لازم است آن‌ها از جمعیت زیاد و قدرتمندی برخوردار باشند به طوری که مقابله با آن‌ها و متفرق کردنشان بدون تجهیز لشکر و جنگ ممکن نباشد، و گرنه اگر تعداد اندکی باشند باغی محسوب نمی‌شوند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۴؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۲۰۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۵). صاحب «کشف الغطاء» در بخشی از شرایط جنگ با بغات می‌فرماید: «شرط دوم این است که دارای قوت، کثرت و شوکت باشند. بنابراین جمع آنان شکست داده نمی‌شود مگر بعد از گردآمدن گروه باغی و برپایی جنگ و گرنه لازم است با شیوه‌ای آسان تر دفع شوند» (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۶۸). با توجه به روایات یادشده به نظر می‌رسد عقیده فقهای دسته دوم از قوت بیشتری برخوردار است. به علاوه چنانکه به درستی گفته شده است تمام فقها احکام بغی را در کتاب جهاد مطرح کرده‌اند و جهاد امری است که با لشکرکشی و اعزام نیرو همراه است (حق پرست، ۱۳۷۲، ص ۶۸). پس افراد باغی باید دارای گروهی عظیم باشند که برای مقابله با آنها نیاز به لشکرکشی باشد، و گرنه باغی اصطلاحی به حساب نمی‌آیند.

۱. «... فَإِذَا كَانَتْ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا فَإِنَّ أَسِيرَهُمْ يُقْتَلُ وَ مَدْبَرَهُمْ يُنْبَعُ وَ جَرِيحُهُمْ يُجَازُ عَلَيْهِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۸۳).

۲. «الْقَتْلُ قَتْلَانٍ قَتْلُ كَفَّارَةٍ وَ قَتْلُ دَرَجَةٍ وَ الْقِتَالُ قِتَالَانِ قِتَالُ الْفِتْنَةِ الْبَاغِيَةِ حَتَّى يَفْتُؤُوا وَ قِتَالُ الْفِتْنَةِ الْكَاْفِرَةِ حَتَّى يَسْلِمُوا» (همان، ص ۷۳).

۲-۲. گروهی بودن بغی در قانون

قانونگذار در ماده ۲۸۷ عبارت «گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران، قیام مسلحانه کند» را به کار برده است که از آن جمعی بودن بغی فهمیده می‌شود. البته قانون درباره اینکه برای گروه محسوب شدن باغیان، چه تعدادی از افراد لازم است ساکت است. در این زمینه اشاره به عقیده حقوق دانان و رویه مراجع قضایی مفید به نظر می‌رسد.

۲-۲-۱. نظر حقوق دانان

برخی از حقوق دانان، ضمن مشکل دانستن تصور قیام مسلحانه با تعدادی محدود، گفته‌اند با توجه به ماده ۴۹۸ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ که از «دسته، جمعیت یا شعبه جمعی بیش از دو نفر در داخل یا خارج از کشور» نام برده و ماده ۱۹ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح که عبارت «هر نظامی که... جمعیتی با بیش از دو نفر تشکیل دهد یا اداره کند» را به کار برده است، احتمال داده‌اند که لفظ «گروه» به معنای تعدادی بیش از دو نفر باشد (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۲، صص ۶۶-۶۵). همین معنا ممکن است با عنایت به قرینه تبصره یک ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی نیز برداشت شود (جعفری و قهرمانی، ۱۳۹۳، ص ۷۲). در این تبصره آمده است: «گروه مجرمانه عبارت است از گروه نسبتاً منسجم متشکل از سه نفر یا بیشتر که برای ارتکاب جرم تشکیل می‌شود یا پس از تشکیل، هدف آن برای ارتکاب جرم منحرف می‌گردد».

۲-۲-۲. رویه قضایی

با توجه به تازگی عنوان بغی در قانون، رویه قضایی خاصی درباره تفسیر لفظ گروه باغی و حداقل افراد آن وجود ندارد. تنها در رأی تجدیدنظر شعبه ۲۹ دیوان عالی کشور به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۳۰۰۰۷۷ که در تاریخ ۹۳/۳/۱۲ صادر شده آمده است: «با وصف این که متهمین اقدامات گسترده در ربایش بانوان و انجام تجاوز به شکل وحشیانه و با بی‌رحمی و هدایت و رهبری بانندی به وسیله متهمین فوق‌الذکر که به صورت گروهی و بانندی که در بیشتر موارد اعضای باند بیشتر از دو نفر بوده‌اند و باعث تعرض و هجمه به جسم افراد و اموال آن‌ها گردیده‌اند و موجب ایجاد فضای رعب و وحشت شدید عمومی و ناامنی در جامعه گردیده و عملکرد آنان از مصداق محاربه

و مفسد فی الارض بوده...». این رأی، ارتباطی به موضوع بغی ندارد ولی ظاهر آن نشان می‌دهد که گروه، به جمعیتی بیش از دو نفر اطلاق می‌شود. با این حال به نظر نگارندگان با توجه به اینکه قانونگذار عنوان بغی را از فقه وام گرفته است در تفسیر معنای «گروه» در اینجا باید به پیشینه فقهی بحث بغی مراجعه کرد. همان‌طور که گفته شد قانونگذار به پیروی از فقهای مثل شیخ طوسی گروهی بودن بغی را پذیرفته است و گروهی بودن بغی در نظر این دسته از فقها به این معناست که باغیان باید دارای عده قابل توجهی باشند که برای رویارویی با آن‌ها نیاز به لشکر و نیروی نظامی باشد. بنابراین به نظر می‌رسد جمعیت بیش از دو نفر تا زمانی که به این حد نرسد باغی محسوب نمی‌شود. این تفسیر ضمن این که با مبانی فقهی این جرم هماهنگ تر است، بیشتر نفع متهم را تأمین می‌کند. در صورتی که گروهی بودن بغی در قانون، به این معنا باشد، می‌توان گفت میان بغی فقهی و بغی قانونی از این نظر اختلافی وجود ندارد.

۳. استفاده از سلاح

بنابر ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی جرم بغی تنها توسط یک گروه مسلح قابل تحقق است. به نظر می‌رسد که در نظر گرفتن این شرط با موازین فقهی هماهنگ است.

۳-۱. مسلحانه بودن بغی در فقه

قید استفاده گروه باغی از سلاح در میان فقها محل بحث و اختلاف نظر نبوده است. تمام فقها موضوع بغی را در باب جهاد مطرح کرده‌اند (ابوصلاح، ۱۴۰۳، ص ۲۴۸؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۲۹۶؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۳۹۱؛ شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۸۳؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۵۲۴) و این نشان می‌دهد که استفاده گروه باغی از سلاح، امری مفروض و مفروغ عنه است؛ چه اگر جز این بود لشکرکشی و اعزام نیروی نظامی برای مقابله با گروه باغی معنایی نداشت.

۳-۲. مسلحانه بودن بغی در قانون

قانونگذار شرط مسلحانه بودن بغی را در ماده ۲۸۷ ذکر کرده است و ماده از این نظر با موضع فقها هماهنگ است. با این حال شیوه نگارش ماده ۲۸۷ صحیح نیست چراکه این معنای غلط از ماده برداشت می‌شود که در صورت استفاده برخی از اعضای گروه باغی از سلاح، تمامی اعضا حتی

اعضایی که از سلاح استفاده نکرده‌اند مشمول مجازات اعدام هستند. برخی از حقوق‌دانان در جهت رفع این اشکال گفته‌اند: عبارت «قیام مسلحانه» در ماده ۲۸۷ به معنی دست به سلاح بردن گروه باغی است و عبارت «در صورت استفاده از سلاح» به معنای استفاده از سلاح توسط باغی خاص است، به عبارت دیگر باغیانی که هم گروه آن‌ها و هم خود آن‌ها از سلاح استفاده کرده باشند مشمول مجازات ماده ۲۸۷ هستند ولی اعضای که خود آن‌ها از سلاح استفاده نکرده‌اند تنها به مجازات تعزیری ماده ۲۸۸ محکوم خواهند شد (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲، ص ۶۶).

۴. داشتن تأویل (نظریه سیاسی)

مطابق با دیدگاه بعضی از فقها برای باغی شناختن یک گروه لازم است که اعضای آن دارای نوعی برداشت سیاسی خاص باشند. قانون مجازات اسلامی به این شرط اشاره‌ای نکرده است.

۴-۱. شرط تأویل در فقه

برخی از فقها معتقدند گروه باغی باید برای خود تأویل داشته باشد. یعنی افراد گروه باغی باید بر اساس توجیه و تفسیر و اعتقادی که مورد قبول آن‌هاست و آن را جایز می‌شمارند از امام جدا شده و در برابر او صف کشیده باشند و بدون وجود این شرط آن‌ها باغی محسوب نمی‌شوند بلکه قطاع الطریق و در حکم محارب‌اند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، صص ۲۶۵-۲۶۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۲۹).
 فقهایی که وجود چنین شرطی را لازم دانسته‌اند دلیل محکمی برای این شرط ذکر نکرده‌اند. اتفاقاً همان‌طور که صاحب جواهر فرموده است از برخورد امام علی (ع) با اهل جمل و صفین خلاف این شرط برداشت می‌شود. زیرا اهل جمل و صفین برعکس خوارج تفسیر و توجیهی برای خود نداشتند و بی‌هیچ شبهه‌ای می‌دانستند حق با امام (ع) است و با این وجود در مقابل حضرت صف کشیدند. پس اگر جنگ جمل و صفین در نظر گرفته شود باید گفت از شرایط جاری شدن احکام بغی عدم وجود شبهه و تأویل در ذهن گروه باغی است نه اینکه وجود آن شرط دانسته شود (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۳۳).

۴-۲. شرط تأویل در قانون

در متن اولیه لایحه قانون مجازات اسلامی جدید، ماده ۲۸۸ (۲۸۷ فعلی) این‌طور تنظیم شده بود: «گروهی که بر مبنای نظریه سیاسی در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران، قیام مسلحانه کند...».

عبارت «بر مبنای نظریه سیاسی» در واقع به همین شرط مورد اختلاف اشاره داشت که شورای نگهبان آن را خلاف موازین شرع شناخت و بنابراین از متن قانون حذف شد. ظاهراً فقهای شورای نگهبان در ایراد به این شرط به عدم وجود دلیل شرعی برای این شرط و در مقابل، استدلال درست صاحب جواهر که مورد اشاره قرار گرفت توجه داشته‌اند. بنابراین عدم اشاره قانون به شرط یاد شده از نظر موازین فقهی قابل دفاع و موجه است.

از این گذشته با توجه به ذکر مجازات اعدام در ماده ۲۸۷، عدم حذف این شرط از قانون تالی فاسدی نیز در پی داشت. همان‌طور که گفته شد فقهایی که شرط تأویل و اعتقاد خاص را لازم دانسته‌اند این شرط را وجه تمایز باغی و محارب شناخته‌اند. به نظر این دسته از فقها اگر گروه باغی برای خود توجیه و تأویلی نداشته باشد در حکم محارب است. با توجه به اینکه قانونگذار برای بغی مجازات اعدام در نظر گرفته است، با شرط دانستن نظریه سیاسی، در مواردی که گروه باغی نظریه سیاسی نداشت باید اعضای آن به مجازات محاربه محکوم می‌شدند. در این صورت کسانی که با نظریه سیاسی قیام مسلحانه می‌کردند اعدام می‌شدند ولی کسانی که بی‌هیچ شبهه اعتقادی و نظریه سیاسی علیه نظام شورش می‌کردند ممکن بود تنها به مجازات تبعید که از مجازات‌های چهارگانه محاربه است محکوم شوند.

۵. قیام علیه امام

فقهای امامیه در تعریف بغی و بیان احکام آن همواره این مطلب را مدنظر داشته‌اند که بغی علیه امام صورت می‌گیرد. قانون مجازات اسلامی نیز در عبارتی متفاوت بغی را قیام مسلحانه علیه اساس نظام دانسته است. برای بررسی این موضوع ابتدا لازم است قید قیام علیه امام از منظر فقهی مورد ارزیابی قرار گیرد.

۵-۱. قید قیام علیه امام در فقه

مشهور فقها معتقدند که احکام بغی در جایی جاری است که قیام علیه امام معصوم (ع) باشد. در مقابل برخی از فقها فرموده‌اند امام در این بحث می‌تواند اعم از امام معصوم (ع) و حاکم عادل غیر معصوم باشد.

۵-۱-۱. قیام علیه امام معصوم (ع)

برخی از فقها صراحتاً بغی را قیام در برابر امام معصوم (ع) تعریف کرده‌اند. شهید اول می‌گوید: «مَنْ خَرَجَ عَلَى الْمَعْصُومِ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَهُوَ بَاغٍ» (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۸۳). علامه در تحریر می‌فرماید: «کلّ من خرج علی امام منصوب علی امامته، وجب قتاله». ایشان در توضیح امام منصوب فرموده که امامت نزد شیعه با نص ثابت می‌شود نه با اجماع و انتخاب (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۳۰). از این سخن پیداست که علامه احکام بغی را در بغی علیه امیرالمؤمنین (ع) و ائمه پس از ایشان پذیرفته است. ضمن اینکه او در کتاب تذکره نیز با صراحت به شرط عصمت امام اشاره کرده است. در کتاب مذکور و در ذیل بحث بغی، پانزده شرط را برای امام برشمرده است. در شرط دوازدهم می‌نویسد: «یجب أن یکون الإمام معصوما عند الشیعه...» (علامه حلی، تذکره، ۱۴۱۴، ج ۹، صص ۳۹۷-۳۹۵). فقهایی که در بحث بغی قائل به عصمت امام هستند، گاه بغی را به خروج علیه «امام» یا «امام عادل» تعریف کرده‌اند. برای مثال شهید اول در لمعه و در بیان مسئله‌ای در کتاب اطعمه و اشربه فرموده: «الْبَاغِي وَهُوَ الْخَارِجُ عَلَى الْإِمَامِ» (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۲۳۸). شیخ طوسی نیز در نهایت می‌فرماید: «کلّ من خرج علی امام عادل، و نکث بیعت، و خالفه فی أحكامه، فهو باغ، و جاز للإمام قتاله و مجاهدته» (شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۲۹۶).

وجود برخی قرائن در کلام این دسته از فقها نشان می‌دهد که مقصودشان از این الفاظ، امام معصوم (ع) است. به عنوان نمونه شیخ طوسی که در نهایت از لفظ «امام عادل» استفاده کرده راجع به مسئله‌ای در مبسوط عبارت «حتی يظهر الامام العادل» را به کار برده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۷۰)، یعنی تا وقتی که امام عادل ظهور کند. از این عبارت چیزی جز امام معصوم (ع) فهمیده نمی‌شود. با توجه به سخن ایشان در مبسوط، این نکته به دست می‌آید که مقصود ایشان در نهایت نیز امام معصوم (ع) است نه مطلق امام عادل. همچنین مقدس اردبیلی در شرح این کلام علامه در ارشاد که «کلّ من خرج علی امام عادل» فرموده است: «یرید بالامام العادل المعصوم علیه السّلام» (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۵۲۴).

هرچند در برخی از روایات مربوط به بغی لفظ امام عادل به طور مطلق به کار رفته است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، صص ۸۱-۸۰)، به نظر می‌رسد که این لفظ را باید به معنای امام معصوم (ع) در نظر گرفت. آنگونه که بعضی از فقها به درستی اشاره کرده‌اند لفظ امام هرگاه به طور مطلق در روایات به کار رود معنای امام معصوم (ع) از آن به ذهن متبادر می‌شود (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۲۲۸). اگر در

زمان فعلی این تبادر وجود ندارد به خاطر این قرینه حالیه است که ما در زمان غیبت هستیم و روشن است که روایات را باید با توجه به زمان صدور آن‌ها و قرائنی که در آن زمان وجود داشته است تفسیر کرد. همین مطلب درباره لفظ «امام عادل» نیز صادق است. این لفظ نیز هرگاه در اخبار و روایات، به طور مطلق به کار رود و با قرینه دیگری همراه نباشد به معنای امام معصوم (ع) است. این مطلب با بررسی روایاتی که در آن‌ها لفظ امام عادل به کار رفته است مشخص می‌شود. برخی از محققین این روایات را ذکر نموده و به‌خوبی از عهده اثبات این ادعا برآمده‌اند (فاضل نراقی، ۱۴۱۵، ج ۶، صص ۲۸-۲۴).

۵-۱-۲. قیام علیه امام عادل غیر معصوم

عده‌ای از فقها احکام بغی را در مورد خروج بر امام عادل غیر معصوم نیز جاری می‌دانند. عبارت برخی از آنان صریح در این معناست. کاشف الغطاء فرموده است: «یدخل فی البُغاة کلّ باغ علی الإمام أو نائبه الخاصّ أو العامّ» (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۴، صص ۳۶۷). برخی از فقهای معاصر نیز در تعریف بغی گفته‌اند: «البغی فی مصطلح الفقه الخروج علی الإمام المعصوم أو من نصبه عموماً أو خصوصاً» (مشکینی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱). آنچه مسلم و مورد پذیرش همه فقهاست این است که احکام بغی در شورش علیه معصوم (ع) جاری است؛ ولی پذیرش اینکه احکام بغی درباره بغی علیه امام عادل غیر معصوم نیز جاری باشد محل تأمل است. در ادامه بحث دلایلی که ممکن است مستند این نظر قرار بگیرد، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۵-۱-۲-۱. قرآن

هرچند در آیه ۹ سوره حجرات صحبت از جنگ دو طایفه است ولی ممکن است حکم آیه یعنی وجوب قتال با اهل بغی را در بغی علیه حاکم عادل غیر معصوم نیز جاری دانست. وجه استدلال: حکم قتال با باغی در آیه شریفه به صفت «بغی» تعلق گرفته است و تعلق گرفتن حکم به صفتی اشعار بر علّیت آن وصف برای حکم دارد. به عبارت ساده‌تر علت این که باید با افراد گروه باغی مقابله شود این است که آن‌ها صفت بغی دارند یعنی ظلم و تجاوز می‌کنند. پس هر جا صفت بغی محقق شود حکم وجوب یا جواز قتال با باغی وجود دارد (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۶، صص ۴۷۹-۴۷۸). با توجه به این مطلب می‌توان گفت حتی در حالتی که بغی علیه حاکم عادل غیر معصوم

صورت می‌گیرد مقابله با گروه باغی لازم است. به موجب آیه، این وجوب تا زمانی که گروه باغی به حکم و فرمان خدا بازگردد ادامه دارد.

دلالت آیه: در نظر گرفتن وصف بغی به عنوان علت حکم بیان شده در آیه از نظر اصولی با ایرادی مواجه نیست. مشهور فقها و اصولیان این مطلب را پذیرفته‌اند که: «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۴۲۰). ولی باید توجه داشت که در آیه یادشده فقط امر «فَقَاتِلُوا» ذکر شده است که از ظاهر آن تنها حکم وجوب قتال با گروه باغی برداشت می‌شود. بنابراین با استناد به آیه نمی‌توان تمامی احکام بغی علیه معصوم (ع) را به بغی علیه امام عادل غیر معصوم تعمیم داد.^۱

۵-۱-۲-۲. سنت

روایات مورد استناد برای اثبات تعمیم احکام بغی به جایی که بغی علیه غیر معصوم صورت می‌گیرد، از نظر سندی یا دلالتی قابل نقد به نظر می‌رسد.

الف. روایت عمر بن حنظله

گاهی در استدلال بر لازم نبودن عصمت امام در این بحث، به روایاتی که در فقها در باب ولایت فقیه به آن استناد کرده‌اند، از جمله مقبوله «عمر بن حنظله» استناد شده است. در این روایت امام صادق (ع) پس از نهمی از مراجعه به سلاطین یا قضات وقت در موقع پیش آمدن اختلاف، می‌فرماید طرفین اختلاف برای قضاوت و رفع منازعه باید به کسی رجوع کنند که احادیث ائمه (ع) را روایت می‌کند و در حلال و حرام معصومین (ع) نظر دارد و احکام آن‌ها را می‌داند. سپس ایشان می‌فرماید: «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتُخِفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رُدُّ وَالرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، صص ۱۳۷-۱۳۶). «همانا من او را حاکم شما قرار دادم؛ اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آن‌ها از او نپذیرفت همانا حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آنکه ما را رد کند خدا را رد کرده و این در حد شرک به خداست».

۱. برای مثال چنانکه خواهد آمد بنا به نظر مشهور فقها، باغیان دستگیر شده در صورتی که گروه پشتیبان داشته باشند باید کشته شوند. حتی با فرض پذیرش دیدگاه مشهور، قدر متیقن این حکم در جایی است که حاکم جامعه، امام معصوم (ع) باشد و نمی‌توان گفت این حکم در قیام علیه غیر معصوم نیز جاری است. اما همان‌طور که گفته شد وجوب مقابله با بغات که علیه امام معصوم (ع) یا امام عادل شورش کرده‌اند در هر دو صورت ثابت است.

وجه استدلال: به این روایت به دو شکل استدلال شده است:

برخی گفته‌اند اگر رد کننده نایب امام (ع) همچون رد کننده امام (ع) باشد، خروج کننده بر نایب وی نیز باغی بر امام (ع) است و جهاد با وی جهاد با امام معصوم (ع) است (حسینی روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۳، صص ۱۰۸-۱۰۷).

برخی دیگر گفته‌اند وقتی نپذیرفتن حاکم منصوب از سوی امام (ع) در یک مسئله قضایی ساده گناهی به این بزرگی محسوب می‌شود به‌طریق اولی اقدام به قیام مسلحانه در برابر حاکم اسلامی منصوب از سوی ائمه (ع) گناهی بزرگ‌تر است (کلانتری، ۱۳۹۰، صص ۹۹-۹۸).

سند روایت: تمام راویان موجود در سند این روایت امامی و ثقة‌اند. در مورد واقعی بودن «داود بن حصین» اختلاف نظر وجود دارد ولی بزرگانی چون نجاشی او را ثقة دانسته‌اند (خویی، ۱۳۷۲، ج ۸، صص ۱۰۳-۱۰۲). علمای رجال معاصر نیز وی را ثقة معرفی کرده‌اند و این احتمال را که وی تنها مدتی جزء واقفیه بوده و بعداً از آن برگشته باشد قوی دانسته‌اند (شیرازی زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۲۵، ص ۷۹۵۲). به‌علاوه حتی در فرض پذیرش اشکال سندی آن به خاطر داود بن حصین، روایت یادشده روایت معروفی است که همواره مورد عمل فقهای شیعه بوده است و ضعف آن به این ترتیب جبران خواهد شد.

دلالت روایت: به نظر نگارنده هیچ‌یک از دو استدلال بیان‌شده خالی از اشکال نیست. اولاً روایت یادشده در مورد نایب امام (ع) در امر قضاوت است و قیاس کسی که حکم نایب امام (ع) را در قضاوت رد کرده با کسی که علیه نایب امام (ع) قیام کرده است، حجیت ندارد. ثانیاً بزرگ‌تر بودن گناه قیام در برابر حاکم اسلامی از گناه نپذیرفتن حکم قضایی حاکم منصوب از سوی امام معصوم (ع)، نمی‌تواند این مطلب را ثابت کند که احکام قیام علیه معصوم (ع)، در موارد بغی، بر موارد قیام علیه حاکم منصوب از سوی وی نیز جاری است.

برخی از فقهای معاصر با توجه به واگذاری اختیارات حکومتی امام معصوم (ع) به ولی فقیه معتقدند شورش علیه حکومت اسلامی در عصر غیبت حکمی مشابه با خروج علیه امام معصوم (ع) در عصر حضور دارد؛ زیرا ملاکی که شورش علیه معصوم (ع) را سزاوار مجازات و سرکوبی می‌داند در اینجا نیز وجود دارد (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۳۰). این نظر محل تأمل است زیرا از ادله ولایت فقیه تنها این مطلب ثابت می‌شود که در زمان غیبت، فقیه جامع شرایط باید ولایت امر را بر عهده گیرد؛ اما این که احکام قیام در برابر او همانند احکام قیام در برابر معصوم (ع) باشد، از این ادله و روایات فهمیده نمی‌شود و در این خصوص باید به دلایل دیگر مراجعه کرد.

ب. روایت سکونی

«سکونی» از امام صادق(ع) و ایشان از پدر بزرگوارشان روایت کرده‌اند:
 «ذُكِرَتِ الْحَرُورِيَّةُ عِنْدَ عَلِيٍّ (ع) قَالَ إِنَّ خَرَجُوا عَلَيَّ أَوْ جَمَاعَةً فَقَاتَلُوهُمْ وَإِنْ خَرَجُوا
 عَلَيَّ إِمَامٍ جَائِرٍ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، صص ۸۱-۸۰). «پیش امام
 علی(ع) از حروریه^۱ یاد شد. فرمود: اگر علیه امام عادل یا جماعتی خروج کردند، با آن‌ها بجنگید و
 اگر علیه امام جائری شوریدند با آن‌ها نجنگید چرا که آنان در این مورد سخن و دلیلی دارند».
 وجه استدلال: به نظر بعضی از فقها این روایت بین امام معصوم(ع) و غیر معصوم تفصیلی قائل
 نشده است و می‌تواند دلیلی برای این مطلب باشد که در بغی علیه حاکم عادل غیر معصوم نیز باید
 به احکام بغی عمل شود (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۴۱).

سند روایت: در طریق این روایت جز «اسماعیل بن ابی زیاد سکونی» که عامی مذهب بوده است،
 همهٔ راویان امامی و ثقه هستند. شیخ طوسی در عدهٔ تصریح کرده است که روایات سکونی به شرط
 عدم تعارض آن با روایات و فتاوی امامیه مورد عمل طائفه است (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، صص ۱۵۰-
 ۱۴۹). به نظر محققین علم رجال این سخن شیخ دلیلی برای وثاقت سکونی به حساب می‌آید (شیری
 زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۲۰، ص ۶۲۷۶). با توجه به آنچه گفته شد، روایت یادشده از نظر سندی با اشکالی مواجه
 نیست.

دلالت روایت: از آنجا که سخن امام(ع) پس از آن بیان شده که در مجلس، از گروه خاصی از
 خوارج صحبت به میان آمده این قرینهٔ حالیه اطلاق کلام ایشان را مقید به همان خوارج موصوف
 می‌کند. ضمناً تعبیر «أَوْ جَمَاعَةٍ» که در روایت آمده با اصول و قواعد باب بغی ناسازگار است. زیرا
 فقها جنگ با بغات را در صورت خروج بر امام لازم دانسته‌اند ولی از روایت این‌طور برداشت می‌شود
 که جنگیدن با باغیان در دو صورت واجب است: یکی وقتی که بر امام عادل خروج کنند و دیگر
 زمانی که بر جماعتی خروج کنند. در «علل الشرایع» به جای عبارت یادشده آمده است: «إِنَّ خَرَجُوا
 مَعَ جَمَاعَةٍ أَوْ عَلَيَّ إِمَامٍ عَادِلٍ» (شیخ صدوق، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۶۰۳). در این صورت معنی روایت این است
 که «اگر به شکل گروهی خروج کردند یا بر امام عادل خروج کردند با آن‌ها بجنگید». این تعبیر با

۱. حروریه نام یکی از فرق پانزده گانهٔ خوارج است. آنان پیروان نجهده بن عامر حنفی حروری بودند و از این جهت آن‌ها را حروری
 گویند که آغاز اجتماعشان در مکانی نزدیک کوفه به نام «حروراء» بوده است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۸، صص ۴۱۰-۴۰۹).

آنچه پیش‌ازاین در مورد لزوم گروهی بودن بغی گفته شد سازگارتر است؛ ولی اشکال یادشده را برطرف نمی‌سازد.

به علاوه پیش از این بیان شد که لفظ امام عادل در روایات، به معنای امام معصوم (ع) است نه مطلق امام.

ج. روایت ابی‌البختری

روایت دیگری که در مورد این ادعا به آن استناد شده است (زرگوش‌نسب و غیبی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۲)، روایت «ابی‌البختری» از امام صادق (ع) است. به موجب این روایت امام علی (ع) فرموده‌اند: «الْقَتْلُ قِتْلَانِ قِتْلٍ كُفَّارَهُ وَقَتْلٌ دَرَجَةٌ وَالْقِتَالُ قِتَالَانِ قِتَالُ الْبَاغِيَةِ حَتَّى يَفِيئُوا وَقِتَالُ الْكَاْفِرَةِ حَتَّى يُسْلِمُوا» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۸۳).

«قتل دو گونه است: قتل کفار گناه و قتل درجه (بالا رفتن منزلت) و قتال بر دو قسم است: قتل گروه باغی تا وقتی که (به فرمان خدا) بازگردند و قتال با گروه کافر تا آنگاه که تسلیم شوند.»
وجه استدلال: در این روایت قتال با گروه باغی به نحو مطلق ذکر شده است و مقید به معصوم بودن امام نشده است.

سند روایت: در سند روایت «وهب بن وهب» (ابی‌البختری) واقع شده است که نجاشی او را کذاب شمرده و شیخ طوسی نیز در موردش فرموده: «نزد اصحاب حدیث جداً ضعیف است» و در استبصار روایاتی که تنها او نقل کرده باشد متروک‌الععمل دانسته است (خوبی، ۱۳۷۲، ج ۲۰، صص ۲۳۴-۲۳۱). از طرفی دیده نشده که فقهای متقدم به اطلاق این روایت عمل کنند و احکام بغی را در بغی علیه غیر معصوم نیز ثابت بدانند. پس راهی برای جبران ضعف این روایت وجود ندارد.
دلالت روایت: دقت در متن روایت مذکور نشان می‌دهد که تنها در مقام بیان انواع قتل و قتال است؛ نه در مقام بیان جزئیات شرایط و احکام بغی. بنابراین استدلال به اطلاق کلام در اینجا وجهی ندارد.

د. روایت عمر بن علی (ع)

«يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَتَبَ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ الْجِهَادَ فِي الْفِتْنَةِ مِنْ بَعْدِي...» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۸۲).

پیامبر(ص) به امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «ای علی، خداوند جهاد را در فتنه‌ای که پس از من رخ می‌دهد بر مؤمنین واجب نموده چنان که جهاد با مشرکین را در رکاب من بر آنان واجب ساخته بود. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: گفتم: ای رسول خدا، آن فتنه‌ای که خداوند جهاد درباره‌ی آن را بر ما واجب نموده کدام است؟ فرمود: فتنه‌ی گروهی که به یگانگی خدا و رسالت من شهادت می‌دهند با این حال مخالف سنت من و طعنه‌زننده در دین من هستند. گفتم: ای رسول خدا پس به چه جهت با آنان بجنگیم و حال آنکه شهادت به یگانگی خدا و رسالت شما می‌دهند؟ فرمود: به خاطر پدید آوردن مسائل بی سابقه و بدعت‌گذاری در دین، و جدا شدنشان از فرمان من، و حلال شمردن خون عترت من».

وجه استدلال: برخی این روایت را به عنوان دلیلی بر تعمیم حکم باغیان بر معصوم نسبت به باغیان بر حاکم اسلامی غیر معصوم ذکر کرده‌اند (زرگوش‌نسب و غیبی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۲). ممکن است از عبارت «مِنْ بَعْدِی» در متن روایت این طور نتیجه‌گیری شود که جهاد با گروه فتنه‌گر و باغی پس از پیامبر(ص) واجب است و این وجوب تا زمان حاضر و در عصر غیبت نیز ادامه دارد. سند روایت: درباره‌ی برخی از راویان موجود در سند این روایت مثل «أحمد بن حسن البغدادی» و «حسین بن عمر المقرئ» توثیق یا ردی در کتب رجالی نیامده است. بنابراین روایت از نظر سندی ضعیف است. شهرت عملی جبران‌کننده ضعف آن نیز وجود ندارد.

دلالت روایت: با توجه به علت‌های منصوصی که در خود روایت برای جهاد با باغی آمده است، تنها درجایی می‌توان حکم به جهاد با باغی داد که اوصاف یادشده، یعنی بدعت‌گذاری در دین و جدا شدن از فرمان پیامبر(ص) و حلال شمردن خون عترت ایشان در مورد او صدق کند. حال آنکه باغی در زمان غیبت و حضور نائب عام، در اکثر موارد چنین اوصافی ندارد. اتفاقاً تعبیر «حلال شمردن خون عترت من» تنها درجایی مصداق پیدا می‌کند که بغی علیه یکی از معصومین(ع) باشد. پس این روایت حتی در فرض صحت سندی، از نظر دلالتی نه تنها ادعای مذکور را ثابت نمی‌کند بلکه نقیض این ادعا با آن قابل اثبات است.

۵-۱-۲-۳. عقل

آیا می‌توان با استناد به دلیل عقلی قائل به تعمیم حکم باغیان بر معصوم (ع) بر باغیان بر حاکم غیر معصوم شد؟ در این صورت نیاز به دو مقدمه است: ۱- حسن عقلی مقابله با باغی ۲- ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع.

وجه استدلال: مقابله با گروهی که علیه حاکم عادل شورش کرده‌اند، عقلاً امری نیکوست. به نظر می‌رسد کسانی که علیه یک حاکم عادل قیام مسلحانه می‌کنند هدفی جز بر هم زدن نظم جامعه و ایجاد ناامنی ندارند. با توجه به وجود ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع، می‌توان گفت مقابله با گروهی که علیه حاکم عادل قیام کرده‌اند از نظر شارع مقدس نیز امری واجب است.

بررسی استدلال: بدیهی است که اگر حاکم، از صفت عدالت برخوردار باشد، عقل به وجوب مقابله با باغیان حکم می‌کند؛ ولی باید توجه داشت که دلیل عقل به‌مانند آیه یادشده تنها وجوب مقابله با بغات را اثبات می‌کند. پس این مطلب که باغیانی که علیه غیر معصوم شورش کرده‌اند مشمول تمام احکام باغیانی باشند که بر معصوم (ع) شورش کرده‌اند با دلیل عقلی قابل اثبات نیست.

۵-۲. قید قیام علیه امام در قانون

قانونگذار در ماده ۲۸۷ به‌جای استفاده از قید «قیام علیه امام» یا «قیام علیه حاکم عادل» که در متون فقهی به آن اشاره شده است، از قیام علیه «اساس نظام جمهوری اسلامی ایران» سخن می‌گوید. با توجه به مطالبی که گفته شد، این عبارت قانونگذار با مبانی فقهی بغی سازگاری ندارد و از این نظر قابل نقد به نظر می‌رسد.

به‌موجب اصل پنجم قانون اساسی «در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است...» و اصل ۱۱۳ نیز او را عالی‌ترین مقام رسمی کشور به حساب آورده است. از سویی طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی «فرماندهی کل نیروهای مسلح» و «اعلام جنگ و صلح و بسیج

۱. برخی از علمای اهل سنت نه تنها شرط عصمت را در امامی که علیه وی شورش صورت می‌گیرد لازم ندانسته‌اند، حتی عدالت وی را نیز شرط ندانسته‌اند. برای مثال «قاضی ابوبکر بن عربی» قیام امام حسین (ع) علیه یزید را از مصادیق بغی برشمرده و نتیجه گرفته است که ایشان بر اساس مبنای دین جدش کشته شده است. ابن خلدون با اشاره به فاسق بودن یزید، این نظر را مورد انتقاد قرار داده است (رزمی و خسروی، ۱۳۸۸، ص ۷۱).

نیروها» نیز از وظایف و اختیارات اوست و در صورت وقوع درگیری نظامی، او به‌طور مستقیم و غیرمستقیم هدایت نیروهای نظامی را بر عهده دارد. بنابراین بهتر بود قانونگذار هماهنگ با نظر فقها و اصول قانون اساسی، به‌جای عبارت مبهم و تفسیربردار قیام مسلحانه علیه اساس نظام، عبارت قیام مسلحانه علیه «ولی فقیه» یا «رهبر جمهوری اسلامی ایران» را به کار می‌برد. در این صورت، ولی فقیه در این ماده منطبق بر حاکم عادل غیر معصوم می‌شد که به‌موجب قرآن و دلیل عقل می‌تواند به مقابله نظامی با گروه باغی بپردازد.

۶. خروج گروه باغی از حوزه قدرت و تصرف امام

از جمله مسائل مورد اختلاف در بحث فقهی از بغی لزوم یا عدم لزوم خروج گروه باغی از حوزه جغرافیایی حکومت امام است. قانون مجازات اسلامی اشاره‌ای به این موضوع نکرده است.

۱-۶. شرط خروج از حوزه قدرت امام در فقه

برخی از فقها در جاری شدن احکام بغی این شرط را ذکر کرده‌اند که گروه باغی باید از حوزه اقتدار امام خارج شوند و در سرزمینی خارج از کنترل حکومت او مثلاً در شهر یا بیابانی ساکن شوند و اگر با امام و در تحت سلطه او باشند اهل بغی به حساب نمی‌آیند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۵؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۲۹). دلیلی که چنین شرطی باید در باغی شناختن یک گروه لحاظ شود روشن نیست. صاحب‌جواهر احتمال داده است دلیل این دسته از فقها روایتی از امام علی (ع) باشد که مطابق مضمون آن یکی از خوارج در برابر امیرالمؤمنین (ع) که در حال سخنرانی بود ایستاد و شعار «أَلَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» سر داد. پس از او کم‌کم تعداد دیگری از خوارج نیز با او هم‌نوا شدند. وقتی تعداد شعاردهندگان زیاد شد امام (ع) فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا نَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تُصَلُّوا فِيهَا وَلَا نَمْنَعُكُمْ الْفِيءَ مَا كَانَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا وَلَا نَبْدُوكُمْ بِحَرْبٍ حَتَّى تَبْدؤُوا نَا [إِيه]» (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۶۵).

«این سخن حقی است که از آن اراده باطل شده. شما سه چیز بر عهده ما دارید: یکی اینکه شما را از نماز گزاردن در مساجد منع نکنیم. دوم اینکه تا زمانی که با ما هستید شما را از فیء منع نکنیم و سوم اینکه تا زمانی که خود شروع به جنگ با ما نکرده‌اید آغاز به جنگ با شما نکنیم».

اما چنانکه خود صاحب‌جواهر نیز اشاره کرده است این حدیث مرسل است و شرایط حجیت را ندارد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۳۳-۳۳۲). بنابراین نظر فقهای که شرط مذکور را برای جاری ساختن احکام باغی لازم می‌دانند محل تأمل است.

۶-۲. شرط خروج از حوزه قدرت امام در قانون

قانونگذار به درستی و هماهنگی با موازین فقهی این شرط مورد اختلاف را در مواد مربوط به باغی ذکر نکرده است. به نظر می‌رسد در صورتی که چنین شرطی ذکر شده بود تنها کسانی باغی محسوب می‌شدند که از خارج از مرزهای کشور، علیه اساس نظام اقدام مسلحانه می‌کردند، زیرا امروزه حوزه تسلط رهبر یا حکومت جمهوری اسلامی تمام قلمرو کشور را در بر می‌گیرد. در آن صورت بر اساس اصل صلاحیت واقعی، امکان رسیدگی به این جرم وجود داشت. به نظر می‌رسد عدم پذیرش این شرط در حال حاضر، با ماده ۳ قانون مجازات اسلامی هماهنگ است که طبق آن «قوانین جزائی ایران درباره کلبه اشخاصی که در قلمرو حاکمیت زمینی، دریایی و هوایی جمهوری اسلامی ایران مرتکب جرم شوند اعمال می‌شود مگر آنکه به موجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد».

۷. مجازات باغی

آنچه به عنوان حد باغی در قانون مجازات اسلامی مطرح شده است در متون فقهی سابقه ندارد. این ناهماهنگی می‌تواند با توجه به جایگاه بحث باغی در فقه و قانون، مورد نقد قرار گیرد.

۷-۱. مجازات باغی در فقه

آنچه مورد بحث فقهای امامیه قرار گرفته است احکام رویارویی با گروه باغی است؛ نه مجازات آنان. با توجه به اینکه جایگاه بحث از باغی در کتب فقهی همواره کتاب جهاد بوده است، این مسئله طبیعی به نظر می‌رسد. تنها مطلبی که ممکن است مجازات باغیان تلقی شود، حکمی است که مشهور فقها درباره اسرا و فراریان گروه باغی داده‌اند. بنا بر نظر مشهور، در صورتی که گروه باغی، گروهی به‌عنوان پشتیبان داشته باشند که برای تجدیدقوا به آن بازگردند، اسرا و زخمی‌هایشان، کشته می‌شوند و فراریان آن‌ها نیز تعقیب می‌شوند اما اگر چنین گروهی برای آن‌ها باقی نمانده باشد کشتن زخمی‌ها و اسرا و تعقیب فراریان جایز نیست (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۷؛ شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۸۳). برخی از

فقها روایات مستند این نظر را از جهت سندی و دلالی مورد نقد قرار داده‌اند و پذیرش این نظر را مشکل دانسته‌اند (خویی، ۱۴۱۰، ج ۱، صص ۳۹۰-۳۸۹).

بررسی دلایل نظر مشهور و غیر مشهور خود محتاج تحقیقی جداگانه است. اما باید توجه داشت که احکام باغی از نظر فقهی با بحث جهاد مرتبط است. بنابراین حتی در فرض پذیرش نظر مشهور، جواز یا وجوب قتل اسرا، زخمیان و فراریان گروه باغی در شرایطی که گروه پشتیبان دارند، حکمی خاص است که در شرایط جنگی به اجرا درمی‌آید و نمی‌توان آن را مجازاتی از نوع حد قلمداد کرد. اگر جز این بود لازم می‌آمد که در کتب فقهی بخشی از کتاب حدود به بحث از باغی اختصاص داده شود، در صورتی که هیچ‌یک از فقها چنین رویه‌ای نداشته است.

۷-۲. مجازات باغی در قانون

قانونگذار اولاً باغی را یکی از حدود شرعی برشمرده است. ثانیاً در ماده ۲۸۷ برای باغیانی که خود و گروه آن‌ها از سلاح استفاده کرده باشند، مجازات اعدام در نظر گرفته است. قانونگذار تفصیلی را که در نظر مشهور فقها راجع به دستگیرشدگان و فراریان گروه باغی وجود دارد، در ماده ۲۸۷ مورد توجه قرار نداده است. تفصیل یادشده تنها در ماده ۲۸۸ و راجع به تعیین مجازات تعزیری کسانی که پیش از درگیری نظامی دستگیر شوند، با عبارتی متفاوت مدنظر قرار گرفته است. مطابق این ماده: «هرگاه اعضای گروه باغی، قبل از درگیری و استفاده از سلاح، دستگیر شوند، چنانچه سازمان و مرکزیت آن وجود داشته باشد به حبس تعزیری درجه سه و در صورتی که سازمان و مرکزیت آن از بین رفته باشد به حبس تعزیری درجه پنج محکوم می‌شوند».

۸. وجوب نصیحت گروه باغی

برخی از فقها به این نکته تصریح کرده‌اند که پیش از جنگ با گروه باغی باید آنان را نصیحت کرد و از شورش و جنگ بازداشت. درستی این نظر با مراجعه به قرآن و سنت قابل اثبات است. با این حال در قانون مجازات اسلامی به این موضوع اشاره‌ای نشده است.

۸-۱. وجوب نصیحت باغیان در فقه

شیخ طوسی در مبسوط می‌فرماید: «در هر جایی که حکم به باغی بودن آنان می‌شود جنگ با آنان جایز نیست؛ تا وقتی که کسی را برای مناظره بفرستد و مسئله‌ای را که باغیان از آن

عیب‌جویی می‌کنند به آن‌ها یادآوری کند. اگر سخن آن‌ها حق است آن را به آنان عطا کند و اگر شبهه‌ای دارند برطرف سازد. هرگاه نماینده امام آنان را از آن مسئله آگاه ساخت، اگر به اطاعت امام برگشتند که هیچ؛ وگرنه با آن‌ها می‌جنگد» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۵). ابوصلاح حلبی راجع به این شرط فرموده است: «هرگاه حاکم عزم جهاد کند... ابتدا باید آنان را به سوی خدا و رسول و رسالت وی دعوت کند. او باید در دعوت آنان بکوشد و لازم است که در این باره نرمی و مهربانی به خرج دهد. این دعوت به حق را باید خود حاکم و برخی از یاران بابصیرت او تکرار کنند» (ابوصلاح، ۱۴۰۳، ص ۲۴۸). دلایلی از قرآن و سنت لزوم این شرط را اثبات می‌کند.

۸-۱-۱. قرآن

در آیه ۹ سوره حجرات ابتدا عبارت «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» آمده است و بعد از آن، عبارت «فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي». بنابراین لازم است پیش از قتال با گروه باغی از راه گفتگو در ایجاد صلح و سازش تلاش شود (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۵).

۸-۱-۲. سنت

از سخنان امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه، به روشنی و جوب نصیحت گروه باغی پیش از قتال به دست می‌آید. در این باره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) در مورد طلحه و زبیر می‌فرمایند: «من پیش از جنگ (جمل)، توبه آنان را خواستم، و پیش از حادثه انتظار بازگشتشان را کشیدم، ولی آنان نعمت را خوار شمردند، و عافیت را نپذیرفتند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۴).

(۲) در مورد علت تأخیر در شروع جنگ صفین می‌فرمایند: «به خدا سوگند یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم جز به طمع اینکه گروهی از این مردم به من ملحق شوند و به وسیله من هدایت یابند و با آن دید ضعیفی که دارند از نورم بهره‌مند گردند، این تأخیر با این نظری که دارم برایم از اینکه گمراهان را با شمشیر درو کنم محبوب‌تر است، هر چند که کیفر گناهانشان به گردن خودشان است» (نهج البلاغه، خطبه ۵۵).

(۳) امام (ع) عبدالله بن عباس را برای گفتگو با خوارج فرستاد و به او فرمود که به جای قرآن با سنت پیامبر (ص) با آن‌ها احتجاج کند (نهج البلاغه، نامه ۷۷). این نحوه عملکرد از سوی امام (ع) نشان

می‌دهد که نباید در جنگ با گروه باغی عجله کرد و لازم است پیش از جنگ، با استدلال درست آن‌ها را از راهی که پیش گرفته‌اند بازداشت.

۸-۲. موضع قانونگذار

هرچند در زمان حاضر با توجه به وجود رسانه‌های جمعی و ابزارهای ارتباطی نوین، امکان گفتگو با گروه باغی، شنیدن اعتراضات این گروه و برطرف ساختن شبهه‌ی آنان به نحو آسان‌تر و مؤثرتری فراهم شده است، ماده‌ی ۲۸۷ به این شرط مهم و قابل تأمل هیچ اشاره‌ای نکرده و آن را لازمه‌ی مجازات گروه باغی قرار نداده است.

نتیجه

بغی در اصطلاح فقهی عنوانی است که فقهای امامیه احکام آن را در ضمن بحث جهاد مطرح کرده‌اند و بغی در اصطلاح قانونی جرمی حدی است که قانونگذار مقررات آن را در کتاب حدود آورده است. بغی فقهی و بغی قانونی هر دو به صورت گروهی و مسلحانه انجام می‌شود، و در هیچ کدام نیز، شرط تأویل یا نظریه‌ی سیاسی و شرط خروج از حوزه‌ی قدرت امام لحاظ نمی‌شود. علی‌رغم وجود این مشابهت‌ها میان این دو اصطلاح تفاوت‌های مهمی وجود دارد. بغی فقهی علیه امام معصوم (ع) یا حاکم عادل انجام می‌شود ولی بغی قانونی علیه اساس نظام جمهوری اسلامی ایران صورت می‌گیرد. بغی فقهی بنا به نظر مشهور، در صورت وجود گروه پشتیبانی، موجب قتل باغی‌های دستگیر شده و تعقیب فراریان آن‌هاست. در حالی که بغی قانونی چه باوجود گروه پشتیبان و چه بی آن در صورت استفاده‌ی باغی و گروه او از سلاح موجب اعدام باغی می‌شود. در بغی فقهی واجب است پیش از درگیری نظامی، با گروه باغی گفتگو و در رفع شبهه و اختلاف آنان تلاش شود ولی در بغی قانونی چنین شرطی پیش‌بینی نشده است. با توجه به این تفاوت‌های مهم می‌توان گفت میان بغی در اصطلاح فقهی و بغی در اصطلاح قانونی تنها اشتراک لفظی وجود دارد. در واقع هیچ‌یک از مصادیق بغی فقهی، بغی در اصطلاح قانونی نیست و هیچ‌کدام از مصادیق بغی قانونی، بغی در اصطلاح فقهی به شمار نمی‌رود. به عبارت دیگر میان بغی فقهی و بغی قانونی از میان نسب اربعه نسبت تباین برقرار است. با توجه به عدم مطابقت برخی از شرایط و احکام بغی قانونی با مبانی فقهی بغی،

اصلاح مواد مربوط به جرم بغی در قانون مجازات اسلامی بر اساس موازین فقهی ضروری به نظر می‌رسد.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
- نهج البلاغه، ترجمه حسین انصاریان.

فارسی

- جعفری، فریدون و قهرمانی، مسعود (۱۳۹۳)، تحلیل جرم بغی در سیره علوی و قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، پژوهشنامه نهج البلاغه، شماره ۸، صص ۷۸-۶۳.
- حق پرست، شعبان (۱۳۷۲)، باغیان و چگونگی برخورد حکومت اسلامی با آنان، فصلنامه مصباح، شماره ۵، صص ۹۴-۶۵.
- رزمی، محسن و خسروی، علی (۱۳۸۸)، تطبیق فقهی مباحث بغات نهج البلاغه با قرآن و مقارنه مذاهب فقهی در آن، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، شماره ۲۲، صص ۹۳-۶۶.
- زرگوش نسب، عبدالجبار و غیبی، سیده معصومه (۱۳۹۱)، بررسی فقهی جرم سیاسی بغی و نقش توبه در تخفیف مجازات آن، معرفت سیاسی، شماره ۱، صص ۱۲۶-۱۰۷.
- شیرزی زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹)، کتاب نکاح، ج ۲۵ و ۲۰، چاپ اول، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
- عمید زنجانی، عباس علی (۱۴۲۱)، فقه سیاسی، ج ۳، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- کلانتری، علی اکبر (۱۳۹۰)، واکاوی مفهوم بغی و باغی و مصداق شناسی خروج بر امام عادل و چگونگی رفتار نظام اسلامی با باغیان، اندیشه نوین دینی، شماره ۲۵، صص ۱۱۴-۸۹.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، ج ۲۷، چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- منتظری، حسین علی (۱۴۰۹)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، ج ۸ و ۷، چاپ اول، قم: مؤسسه کیهان.
- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۲)، حقوق جزای اختصاصی (۳): جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، چاپ بیست و یکم، تهران: نشر میزان.

عربی

- ابن ادریس، محمد بن منصور (۱۴۱۰)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- ابن حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸)، **الوسيله إلى نيل الفضيله**، جلد ۱، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۹۸)، **جمهره اللغة**، جلد ۳، ج ۱، چاپ اول، بیروت: دار العلم للملایین.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، **لسان العرب**، جلد ۱۵، ج ۹، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
- ابو جیب، سعدی (۱۴۰۸)، **القاموس الفقهي لئه و اصطلاحاً**، جلد ۱، چاپ دوم، دمشق: دار الفکر.
- ابوصلاح، تقی الدین بن نجم الدین (۱۴۰۳)، **الکافی فی الفقه**، جلد ۱، چاپ اول، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین (ع).
- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱)، **تهذیب اللغة**، جلد ۱۵، ج ۸، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- امام خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵)، **المکاسب المحرمه**، جلد ۲، ج ۲، چاپ اول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، **تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه**، جلد ۳۰، ج ۱۵ و ۲۷، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- حسینی روحانی، سید صادق (۱۴۱۲)، **فقه الصادق (ع)**، جلد ۲۶، ج ۱۳، چاپ اول، قم: دار الکتب - مدرسه امام صادق (ع).
- خویی، سید ابو القاسم (۱۳۷۲)، **معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال**، جلد ۲۴، ج ۸ و ۲۰، قم: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه فی العالم، ۱۳۷۲.
- خویی، سید ابو القاسم (۱۴۱۰)، **منهاج الصالحین**، جلد ۲، ج ۱، چاپ ۲۸، قم: نشر مدینه العلم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، **مفردات ألفاظ القرآن**، جلد ۱، چاپ اول، بیروت: دار القلم.
- سیوری حلی، مقداد بن عبد الله (۱۴۲۵)، **کنز العرفان فی فقه القرآن**، جلد ۲، ج ۲، چاپ اول، قم: انتشارات مرتضوی.
- شهید اول، محمد بن مکی عاملی (۱۴۱۰)، **اللمعه دمشقیه فی فقه الإمامیه**، جلد ۱، چاپ اول، بیروت: دار التراث - الدار الإسلامیه.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰)، **الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه**، جلد ۱۰، ج ۲، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.
- شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۳۸۶)، **علل الشرائع**، جلد ۲، ج ۲، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷)، **المبسوط فی فقه الإمامیه**، جلد ۸، ج ۷ و ۴، چاپ سوم، تهران: المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه.
- _____، (۱۴۰۰)، **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**، جلد ۱، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العربی.
- _____، (۱۴۱۷)، **العدة فی أصول الفقه**، چاپ اول، جلد ۲، ج ۱، قم: چاپخانه ستاره.

- عاملی، سید محمد جواد (۱۴۱۹)، **مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه**، ج ۲۳، جلد ۸، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳)، **مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه**، ج ۹، جلد ۷، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، (۱۴۱۴)، **تذکره الفقهاء**، ج ۱۷، جلد ۹، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- _____، (۱۴۲۰)، **تحریر الأحكام الشرعیه علی مذهب الإمامیه**، ج ۶، جلد ۲، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- فاضل نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵)، **مستند الشیعه فی أحكام الشریعه**، ج ۱۹، جلد ۶، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، **کتاب العین**، ج ۹، جلد ۴، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی (۱۴۲۲)، **کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء**، ج ۴، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- محدث نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸)، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، ج ۱۸، جلد ۱۱، چاپ اول، بیروت: مؤسسه آل البيت (ع).
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸)، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۴، جلد ۱، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- مشکینی، میرزا علی (۱۳۷۷)، **مصطلحات الفقه و معظم عناوینہ الموضوعیه**، ج ۱، چاپ اول، قم: نشر الهادی.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳)، **مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان**، ج ۱۴، جلد ۷، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، ج ۴۳، جلد ۲۱، چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.